

## سنخ‌شناسی «تبیین» در علوم اجتماعی

رحمت‌الله معمار\*

### چکیده

در این مقاله، پس از ریشه‌شناسی و اصطلاح‌شناسی مفهوم تبیین، فلسفه علوم اجتماعی را در تلاقی با حوزه گسترده و پیچیده تبیین، به دو رهیافت هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، طبقه‌بندی نموده‌ایم. در رویکرد هستی‌شناسانه، پنج نوع روش‌شناسی: فردگرایی، کل‌گرایی، جدل‌گرایی، نظام‌گرایی و واقع‌گرایی را به اجمال معرفی نموده‌ایم. در رویکرد معرفت‌شناسانه نیز دو مدل تبیینی: قیاسی - قانونی و استقرائی - احتمالی و با همین رویکرد، مجموعه‌ای از روش‌های تبیینی را طبقه‌بندی و به اختصار تشریح نموده‌ایم. هدف از این مقاله، نه توضیح تکنیک‌های خاص هر یک از انواع روش‌های تبیین، بلکه ترسیم شمای کلی و تحدید حدود آن نسبت به دیگر روش‌ها بوده است.

**واژگان کلیدی:** تبیین هستی‌شناسانه، تبیین معرفت‌شناسانه، راهبردهای تبیینی، روش‌های تبیین

## مقدمه

هدف اصلی و غایی پژوهش اجتماعی، صرفاً کشف و توصیف وقایع و پدیده‌ها نیست، بلکه بالاتر و مهم‌تر از آن، علم و دانشمند علوم اجتماعی می‌خواهند چرایی چنین رخدادها و پدیده‌هایی را با توسل به روش‌های گوناگون دریابند. آنان علاوه بر پاسخ‌گویی به سؤال از چه<sup>۱</sup> یا چیستی (توصیف)<sup>۲</sup> و چرایی<sup>۳</sup> (تبیین)،<sup>۴</sup> در صورت امکان و لزوم، پاسخ دادن به سؤال از کی<sup>۵</sup> یا چه زمانی (پیش‌بینی)،<sup>۶</sup> چگونه<sup>۷</sup> یا چگونه (روندشناسی)<sup>۸</sup> و «چه باید کرد»<sup>۹</sup> (تجویز)<sup>۱۰</sup> را نیز مطمع‌نظر دارند. با وجود این، اکثر قریب به اتفاق عالمان اجتماعی، تبیین را هدف اصلی کاوش علمی خود می‌دانند؛ چرا که با دستیابی بدان، احیاناً به برخی از پرسش‌های علمی دیگر نظیر کی، چگونه و چه‌باید کرد نیز می‌توانند پاسخ دهند.

در ابتدا باید اشاره کنیم که فلسفه علوم اجتماعی در کلی‌ترین نگاه، عهده‌دار پاسخ‌گویی به دو نوع پرسش اساسی در حوزه علوم اجتماعی است: پرسش‌های «هستی‌شناسانه»<sup>۱۱</sup> و پرسش‌های «معرفت‌شناسانه».<sup>۱۲</sup> پرسش‌های هستی‌شناسانه در تلاقی با مبحث پیچیده و گسترده «تبیین»، از ماده، محتوا، ماهیت و مضمون «مُبیین»<sup>۱۳</sup> سخن می‌گویند و ماحصل محاجه‌های بی‌پایان در این زمینه تاکنون، چندین نوع «روش‌شناسی»<sup>۱۴</sup> بوده که عمدتاً عبارتند از: فردگرایی،<sup>۱۵</sup> کل‌گرایی،<sup>۱۶</sup> جلد‌گرایی،<sup>۱۷</sup>

1. What.
2. Description.
3. Why.
4. Explanation.
5. When.
6. Prediction.
7. How.
8. Trend Study.
9. What is to be done?
10. Prescription.
11. Ontological.
12. Epistemological.
13. Explanans (Explainers).
14. Methodology.
15. Individualism.
16. Holism.
17. Dialecticism.

واقع‌گرایی<sup>۱</sup> و نظام‌گرایی<sup>۲</sup>.

اما رویکرد معرفت‌شناسانه به مسأله «تبیین»، معطوف به «چگونگی تبیین» و ساختار منطقی آن، یعنی نسبت میان مبیّن و مبیّن<sup>۲۰</sup> می‌باشد. حاصل چنین رویکردی به تبیین در علوم اجتماعی، دو مدل اصلی تبیینی، یعنی مدل‌های «قیاسی»<sup>۳</sup> و «استقرایی»<sup>۴</sup> بوده است؛ که هر کدام از این مدل‌ها - به‌ویژه مدل قیاسی - خود مشتمل بر راهبردها و روش‌های تبیینی متعدد و متنوعی می‌باشند. البته باید توجه داشت که پرسش‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، به یکدیگر نامربوط نیستند و به‌قول بسکار، شیوه‌ما برای کسب دانش درباره جهان یا آنچه تبیین کفایت‌مند را به‌وجود می‌آورد، به نوع هستی‌شناسی ما و هستی‌هایی که در جهان وجود دارند، بستگی دارد. به‌عبارتی، همان اُبژه‌ای که بررسی‌اش می‌کنیم، معرفتی که می‌توانیم از آن به‌دست آوریم را تعیین می‌کند.

به‌هر حال، ما در این مقاله، پس از ایضاح مفهومی «تبیین»، انواع تبیین در علوم اجتماعی را از هر دو منظر هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، اجمالاً واکاوی و طبقه‌بندی خواهیم نمود.

## ۱. تعریف «تبیین»

از نظر ریشه‌شناختی<sup>۵</sup>، واژه «تبیین» به‌معنی بیرون‌کشیدن یا تصریح کردن آنچه در تقدیر بوده است، می‌باشد (بانگ، ۱۹۹۷، ص ۱۶). فعل Explicate در لاتین به‌معنای گشودن، اخذ کردن، گسترش دادن، روشن کردن و تبیین کردن است. بُرد و میدان تبیین هرچه باشد، همواره از آن معنای بازکردن، برآوردن چیزی که در محفظه بسته جای دارد و در درون چیزی دیگر است، مستفاد می‌شود (بیرو، ۱۳۷۰، ص ۱۲۵).

اما از حیث اصطلاح‌شناسی<sup>۶</sup>، دایره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی ذیل مدخل Scientific Explanation سه پاسخ سنتی به سؤال از «تبیین چیست» را چنین بیان می‌کند: رفع غموض و پیچیدگی؛ تغییر مجهول یا نادانسته به معلوم یا دانسته؛ و بالاخره به‌دست دادن علل آن (مورگنبر، ۱۹۷۲، ص ۱۱۷). اما تعریف تبیین به‌عنوان

1. Realism.
2. Systemism.
3. Explanadum.
4. Inductive.
5. Etymology.
6. Terminology.

رفع غموض و پیچیدگی، و تبدیل مجهول به معلوم، به دلیل اینکه تا حدود زیادی شهودی، نسبی، غیرمنطقی و غیرربطی می‌باشد، شرایط منطقی لازم برای رسیدن به یک تبیین مُقنع و چگونگی پیوند مبین با مبین را بیان نمی‌کند. به علاوه، چنین تعریفی از تبیین، مانعیت ندارد؛ چرا که هر شیوه‌ای از رفع پیچیدگی و غموض را نمی‌توان به عنوان تبیین محسوب کرد. تعریف تبیین به مثابه «تعلیل»<sup>۱</sup> نیز به رغم نداشتن معایب فوق، ناقص است و یک برداشت جزئی از تبیین وقایع می‌باشد. مضاف بر اینکه اصطلاح «علت»، اصطلاحی مناقشه‌بردار و نیازمند تعیین مراد است. این تز که تبیین یک واقعه، همان تعلیل (علت‌یابی) آن است، رویکرد غالب فلاسفه علوم اجتماعی به مسأله تبیین می‌باشد. با وجود این باید گفت که چنین رویکردی، نیات، مقاصد، تمایلات و اهداف کنش‌گران را در نظر نمی‌گیرد؛ یعنی همان چیزی که توجه اصحاب تفسیر و تفهیم را به خود جلب کرده است. وانگهی، برداشت و تلقی ثالثی از مفهوم تبیین وجود دارد که همانا تعریف آن برحسب غایات و پیامدهاست (تبیین کارکردی)، و نخستین بار دورکیم آن را از تبیین به معنای تعلیل (تبیین علی) متمایز ساخت. در مقام نتیجه‌گیری از این مقال، باید گفت که عطف به هستی‌شناسی‌های گوناگون و معرفت‌شناسی‌های مختلف ملهم از آنکه غالباً در قالب مناقشات بی‌پایان درباره نسبت میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی (تشابه، تباین، تشابه و تباین) و روش‌های ذاتی و مقتضی هرکدام مطرح شده است، تعاریف متفاوتی از «تبیین» وجود دارد و تلیخیص این تعاریف، با الصاق و ترکیب آنها با یکدیگر، بی‌فایده و ناصواب خواهد بود. در این مقاله تلاش خواهیم کرد تا ضمن واکاوی و سپس طبقه‌بندی تلقی‌های گوناگون از مقوله تبیین در رویکردهای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، به درک و تصویر جامع‌تری از مفهوم و انواع تبیین نایل شویم.

## ۲. «تبیین» در رویکرد هستی‌شناسانه

یکی از قدیمی‌ترین و مناقشه‌آمیزترین مباحث در فلسفه علوم اجتماعی، بحث از صور مختلف پدیده‌های اجتماعی، ماهیت آنها، و تقدم یا تأخر هستی‌شناختی آنها نسبت به یکدیگر می‌باشد. ماحصل این تفلسف در عرصه علوم اجتماعی، نحله‌های مختلف روش‌شناختی بوده است که هرکدام در خصوص ماهیت مبین‌ها و انواع و صور آنها،

1. Causation.

مدعیات جداگانه‌ای دارند. به‌طور مشخص‌تر، چنین مناقشاتی در عرصه رابطه خرد و کلان و خصوصاً نسبت میان فرد و جامعه بروز و ظهور یافته و در نتیجه روش‌شناسی‌های تبیینی زیر شکل گرفته است:

۱-۲). **کل‌گرایی**<sup>۱</sup>: نحله‌ای روش‌شناختی است که به‌موجب آن، کل به‌مثابه یک موجود خودبسنده و واجد استقلال وجودی، دارای ویژگی‌هایی است که اجزایش فاقد آن هستند. به‌موجب دیدگاهی غالب در این نحله، به‌عنوان مثال ساخت‌ها مقدم بر افراد بوده و نسبت به آن، تبیین‌کننده هستند. دورکیم را پیش‌کسوت و پیش‌قراول این دیدگاه می‌دانند (نک: بودون، ۱۳۶۴، ص ۲۴-۲۵). کل‌گرایی در فلسفه علم اجتماعی، به آن دسته از تئوری‌های روش‌شناسی اطلاق می‌شود که مبلغ امکان‌پذیری یا حقیقی‌بودن «واقعیت‌های اجتماعی» هستند. تز آنها غالباً مرتبط با این دکترین است که کل، بیش از مجموعه اجزاء، و جامعه، فراتر از افرادی است که آن را تشکیل می‌دهند (رزنبرگ، ۱۹۸۸، ص ۱۱۴). البته طرفداران کل‌گرایی روش‌شناختی، مدعای خود را منحصر به تبیین پدیدارهای اجتماعی به مدد عوامل جمعی دیگر نمی‌کنند، بلکه برآنند که افعال افراد را هم گاه می‌باید برحسب امور جمعی تبیین نمود (سروش، ۱۳۷۲، ص ۳۴۴). بنابراین می‌توان گفت که از منظر کل‌گرایان روش‌شناس، کنش‌های افراد و نیز پدیده‌های اجتماعی گوناگون، به‌وسیله واقعیت‌های اجتماعی تقلیل‌ناپذیر به تک‌تک اعضای آن، و دارای هستی قائم‌به‌ذات و مستقل، قابل تبیین است (فی، ۱۳۸۱، ص ۹۴-۹۵).

۲-۲). **فردگرایی**<sup>۲</sup>: در فردگرایی یا اتمیسم هستی‌شناختی، جامعه نهایتاً شاکله‌ای از افراد تشکیل‌دهنده آن است. لذا کل‌های اجتماعی، قابل تقلیل به موجودیت افراد تشکیل‌دهنده آنها هستند، و بر همین اساس می‌توان فعالیت این کل‌های اجتماعی را توضیح داد (نک: فی، ۱۳۸۱، ص ۵۸-۶۱). فردگرایان، جامعه را محصول کنش‌های افراد می‌دانند و معتقدند که تبیین‌ها و توصیف‌های اجتماعی، ریشه در عوامل فردی دارند. «واقعیت‌های اجتماعی» تحویل‌ناپذیر، اصولاً یافت نمی‌شوند تا تبیین گردند یا تبیین نمایند. اصولاً چنین واقعیتی محصول توهم کل‌گرایان است و بر فرض وجود هم، هر نمونه خاصی از چنین واقعیتی، بهتر است که کاملاً برحسب رفتار افراد، توصیف یا

1. Holism.

2. Individualism.

تبيين شود (رزنبرگ، ۱۹۸۸، ص ۱۱۴). آنچه وجود دارد، افراد هستند. ما نمی‌توانیم جامعه را ببینیم، بلکه تنها اشخاص را در حال کنش و کنش متقابل به شیوه‌های گوناگون می‌بینیم (مانیکاس، ۱۹۹۸، ص ۴۰۰). به اعتقاد لیتل (۱۳۷۳، ص ۱۳-۳۱۲ و ۳۲۵) در یک نگاه دقیق‌تر می‌توان دریافت که فردگرایی روش‌شناختی مبتنی بر سه آموزه اساسی است که به ترتیب میزان اهمیت و عمق عبارتند از:

- آموزه هستی‌شناسانه: همه پدیده‌های اجتماعی را می‌توان به مرگباتی منطقی از افراد تحویل برد. دانشگاه چیزی نیست جز افرادی که فعالیت دانشگاهی می‌کنند (استادان، دانشجویان، رؤسا، کارمندان و ...). بنابراین، هر پدیده اجتماعی، مؤلف است از افراد و افعال‌شان.

- آموزه معرفت‌شناسانه: که معطوف به مفاهیم اجتماعی بوده و مدعایش این است که مفاهیم اجتماعی را باید برحسب مفاهیم دال بر افراد و رفتار و روابطشان تعریف نمود.

- آموزه تبیین‌شناسانه: پدیدارهای اجتماعی کلان را می‌باید در مقام تبیین، آرایش یا برآیندی از پدیدارهای فردی دانست و تبیین‌های اجتماعی می‌باید برحسب قوانین روان‌شناسی فردی بیان شوند (نیز نک: سروش، ۱۳۷۲، ص ۳۵۷).

مهم‌ترین نقدی که بر فردگرایی روش‌شناختی وارد شده این است که از حقیقت بدیهی قائم‌بودن هستی‌های اجتماعی به کنش‌گران فردی و کنش آنها (تقریر هستی‌شناسانه) نمی‌توان نتیجه گرفت که تبیین مقنع پدیده‌های کلان باید ریشه در قوانین حاکم بر رفتار مؤلفه‌های خردتر آن داشته باشد: مؤلف‌بودن پدیده‌های اجتماعی از افعال فردی، الزام نمی‌کند که تبیین‌های اجتماعی، به احکام راجع به فرد، تحویل شوند (نک: لیتل، ۱۳۷۳، ص ۳۲۱).

۲-۳. نظام‌گرایی<sup>۱</sup>: فردگرایی روش‌شناختی، که در تبیین پدیده‌ها، بر تعیین‌بخشی عاملیت‌های فردی، تکیه می‌کند؛ نقش و تأثیر فشارها، تنگناها و نیز محرک‌های اجتماعی بر کنش‌های فردی را دست‌کم می‌گیرد، یا اصولاً نادیده می‌انگارد و لذا دچار «تقلیل‌گرایی خرد»<sup>۲</sup> می‌شود. کل‌گرایی روش‌شناختی نیز بالعکس، نقش و تأثیر کنش‌ها، انگیزش‌ها و تمایلات فردی بر پدیده‌های اجتماعی را دست‌کم می‌گیرد یا نادیده

1. Systemism.

2. Bottom-up.

می‌انگارد و دچار «تقلیل‌گرایی کلان»<sup>۱</sup> می‌شود. ضعف‌ها و کاستی‌های این دو نوع روش‌شناسی سبب شده است که رویکرد روش‌شناختی جدیدی به نام «نظام‌گرایی» از سوی ماریو بونگه<sup>۲</sup> مطرح شود. بر اساس این دیدگاه، ما جامعه را شکل می‌دهیم و جامعه ما را. یعنی کنش فردی و محیط اجتماعی - یا عامل و ساختار - همیشه با یکدیگر می‌آیند؛ زیرا آنها یکدیگر را می‌آفرینند. از این رو کنش فردی زمانی به بهترین وجه شناخته می‌شود که در ماتریس اجتماعی خویش نهاده شود، و جامعه زمانی بهتر شناخته می‌شود که با اجزای فردی‌اش و کنش‌های متقابل این اجزا تحلیل شود (نک: بونگه، ۱۹۹۷، ص ۲۷). قدرت و توانایی بازآزمایی، نظام‌مندی‌سازی و نیز فایده‌مندی عملی دیدگاه سیستمی، به‌همراه توانایی آن برای جستجوی پیوندها و مکانیسم‌های خرد - کلان، ماحصل التزام به اصول روش‌شناختی زیر است:

- ۱- هر واقعیت اجتماعی را در متن گسترده‌ترش (سیستم) قرار دهید.
- ۲- هر سیستم را به اجزای ترکیب‌کننده‌اش، یعنی محیط و ساختار، تجزیه کنید.
- ۳- سطوح سیستمی مختلف را تشخیص دهید؛ و روابط میان آنها را نشان دهید.
- ۴- مکانیسم‌هایی را بجوید که منجر به حفظ، تقویت یا تخریب حرکت سیستم می‌شوند.
- ۵ - مطمئن شوید که مکانیسم‌های مطروحه، به‌طور منطقی با قوانین و هنجارهای مربوط و شناخته‌شده، سازگار و همخوان هستند؛ و در صورت امکان، فرضیه یا نظریه مکانیسمی را از طریق جایجایی متغیرهای مرتبط، به‌صورت آزمایشی واریسی کنید.
- ۶ - فرضیه‌ها، نظریه‌ها و تبیین‌های سازوکاری (مکانیسمیک) و پویا (دینامیک) را بر فرضیه‌ها، نظریه‌ها و تبیین‌های پدیدارشناختی، ترجیح دهید.
- ۷ - در صورت کج‌کارکردی بودن سیستم، هر چهار امکان محیط، ساختار، مکانیسم و منبع مرکب را بررسی و تلاش کنید با جایجایی برخی یا همه آنها، سیستم را مرمت و اصلاح کنید (بونگه، ۱۹۹۷، ص ۲۸).
- ۴-۲). جدل‌گرایی<sup>۳</sup>: جدل‌گرایان ضمن قبول اصل «تعیین بخشی»<sup>۴</sup>، معتقدند که میان

---

1. Top-down.

2. Mario Bunge.

3. Dialecticism.

4. Determination principle.

فرد و جامعه، رابطه «تعیین‌بخشی متقابل»<sup>۱</sup> وجود دارد؛ یعنی به‌طور هم‌زمان، هم افراد، جوامع را می‌سازند و هم جوامع، افراد را (کرایب، ۱۳۷۸، ص ۳۰). آنان برخلاف فردگرایان و کل‌گرایان، دچار تقلیل‌گرایی<sup>۲</sup> نمی‌شوند؛ چرا که تقدم هستی‌شناختی برای هیچکدام از فرد و جامعه نسبت به یکدیگر قائل نیستند؛ هیچیک از آنها را به دیگری فرو نمی‌کاهند و یکی را فراتر از دیگری نمی‌نشانند. از این منظر، تقدم علی فرد یا جامعه نسبت به دیگری، معنایی ندارد.

۵-۲). **واقع‌گرایی**<sup>۳</sup>: رئالیست‌ها به‌جای رابطه تعیین‌بخشی (اعم از یکسویه و دوسویه)، به رابطه «وابستگی متقابل»<sup>۴</sup> معتقدند؛ بدین‌معنا که جوامع و عوامل اجتماعی به یکدیگر وابسته‌اند بدون این‌که تعیین‌کننده یا ایجادکننده یکدیگر باشند. به‌نظر بسکار، کنش انسانی، آفریننده جامعه نیست، بلکه به‌طریقی آن را حفظ می‌کند یا تغییر می‌دهد. جوامع نیز متعین عاملان نیستند؛ بلکه فقط به‌واسطه افراد کنش‌گر، باقی می‌مانند و تغییر می‌کنند (همان، ص ۳۲-۳۰).

در جدول شماره ۱ به‌صورت سمبلیک، انواع روش‌شناسی‌ها در رویکرد هستی‌شناسانه به تبیین را نمایانده‌ایم:

جدول شماره ۱: انواع روش‌شناسی در رویکرد هستی‌شناسانه به تبیین

انواع روش‌شناسی‌ها در رویکرد هستی‌شناسانه به تبیین		
روابط میان سطوح تحلیل	جهت‌گیری تبیینی	نوع روش‌شناسی
کلان ↑ خرد	تقلیل‌گرایی خرد	فرد‌گرایی روش‌شناختی
کلان ↓ خرد	تقلیل‌گرایی کلان	کل‌گرایی روش‌شناختی
کلان ↕ خرد	تقلیل‌گرایی نولمان	نظام‌گرایی روش‌شناختی
← کلان → خرد	تعیین‌بخشی متقابل	جدول‌گرایی روش‌شناختی
↻ کلان ↻ خرد	وابستگی متقابل	واقع‌گرایی روش‌شناختی

1. Interdetermination.
2. Reductionism.
3. Realism.
4. Interdependence.



### ۳. «تبیین» در رویکرد معرفت‌شناسانه

در رویکرد معرفت‌شناسانه به «تبیین»، صرف‌نظر از اینکه دو هستی اجتماعی در عالم خارج و در مقام وجود، چه رابطه‌ای با یکدیگر دارند (تحویل، تعیین یا تبدیل)؛ پرسش اصلی این است که در مقام شناخت و توضیح چرایی وقوع، آیا شناخت  $X$  منوط به شناخت  $Y$  است یا خیر؟ این رویکرد، به طور عمده معطوف به ماهیت تبیین است و در این راستا، به مسائل و موضوعات گوناگونی همچون ساختار منطقی تبیین (نسبت میان مبین و مبین)، نقش قوانین کلی و فراگیر در تبیین، شروط و موازین صحت و کفایت تبیین، انواع راهبردها و روش‌های تبیینی پرداخته می‌شود. در بحث از ساختار منطقی و وجوه صوری تبیین، که همانا بحث از نسبت میان مبین و مبین می‌باشد، دو مدل تبیینی عمده مطرح شده‌اند: «قیاسی - قانونی» و «استقرائی - احتمالی». مبحث انواع راهبردهای تبیینی، ارتباط تنگاتنگی با تلقی‌های گوناگون از نسبت میان علوم طبیعی و اجتماعی دارد و ماحصل مشاجرات طولانی در این خصوص تاکنون، سه راهبرد تبیینی: طبیعت‌گرا، ضد طبیعت‌گرا و تکثرگرا بوده است که به ترتیب بر تبیین علی، تفسیری و جمع این دو صحه می‌گذارند. برخی از این راهبردها خود مشتمل بر چندین نوع روش تبیینی‌اند که اجمالاً به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

#### ۳-۱. مدل‌های تبیینی:

در علوم اجتماعی، دو نوع تعریف متفاوت از «نظریه» وجود دارد که مؤلف دو گونه مختلف از مدل‌های تبیینی بوده‌اند:

تعریف اول که مقبول‌تر و پذیرفته‌تر نیز می‌باشد، تئوری را مجموعه‌ای از گزاره‌ها و قضایا می‌داند که بر مبنای قواعد منطق قیاسی، با یکدیگر در ارتباط‌اند و مبین بخشی از واقعیت از راه قیاس می‌باشند.

تعریف دوم، تئوری را محصول کوششی عملی در راه جمع‌آوری شواهد تجربی، و برقرار کردن همبستگی میان این یافته‌ها و تبیین آنها از طریق استقرا بدون کاربرد هرگونه تصورات، تخیلات و توضیحات مازاد بر مشاهدات تجربی، معرفی می‌کند (نک: رفیع‌پور، ۱۳۷۲، ص ۹۵؛ چالمرز، ۱۳۷۸، ص ۱۳).<sup>۱</sup>

بر اساس تعاریف فوق از نظریه، دو گونه اصلی تبیینی وجود دارد که عبارتند از

۱. البته برخی استقرا‌گرایان نیز مخالف آن نیستند که نظریه‌ها مجموعه‌ای از گزاره‌ها هستند. رایج‌ترین رویکرد در مقابل دیدگاه گزاره‌ای به نظریه‌ها، رویکرد مدلی است.

«مدل قیاسی - قانونی» یا «تبیین نظری»؛ و مدل «استقرائی - احتمالی» یا تبیین «تجربی».<sup>۱</sup>

۱-۳-۱. مدل قیاسی - قانونی (I-N): قیاس، متضمن این مدعا است که مقدمات، زمینه قاطعی برای نتیجه فراهم می‌آورند و صدق مقدمات، صدق نتیجه را حتمی و تضمین می‌کند. تبیین قیاسی، عبارت است از قیاسی که مقدماتش، عبارات شخصییه  $C_1$  و  $C_2$  و ... (به‌منزله شروط و علل مقدم بر حادثه) و قانون کلی  $L$  است، و نتیجه‌اش همان قضیه‌ای است که پدیدار تبیین‌شونده را بیان می‌کند (نک: سروش، ۱۳۷۲، ص ۵۹؛ لیتل، ۱۳۷۳، ص ۱۰). در تقریر بنیادی عقیده همپل، شرایط تبیین قیاسی - قانونی عبارت‌اند از اینکه تبیین‌گر باید:

۱- یک استدلال قیاسی معتبر باشد؛

۲- دست‌کم واجد یک قانون کلی باشد که برای اعتبار قیاس، مورد نیاز است؛

۳- به‌نحو تجربی، آزمون‌پذیر باشد؛

۴- دارای جملات صادق باشد.

این چهار شرط هر یک به‌صورت انفرادی و جدا لازم‌اند و همه به‌صورت مشترک برای هر مجموعه‌ای از گزاره‌ها، شروط کافی به‌شمار می‌آیند تا تبیین علمی یک حقیقت معین را تشکیل دهند (نک: رزنبرگ، ۱۳۸۴، ص ۶۱-۶۲).

از مهم‌ترین انتقادات وارده به تبیین قیاسی از حادثه‌ای خاص این است که ما بدین منظور، از «قوانین کلی» کمک می‌گیریم که به زبان ساده، وقوع یکسان و همیشگی حادثه‌ای از نوع  $F$  را به‌دنبال حادثه دیگری از نوع  $G$  بیان می‌کنند. اما این گونه قانون‌ها جز در علوم فیزیکی، به‌ندرت یافت می‌شوند؛ و حتی در علوم فیزیکی هم قوانین آماری از لابلای قوانین کلی طبیعت، خودنمایی می‌کنند (سروش، ۱۳۷۲، ص ۶۰).

۲-۳-۱. مدل استقرائی - احتمالی (D-S): واژه استقرا بر جمیع احتجاجات غیر برهانی اطلاق می‌شود که در آنها مقدمات، منطقاً متضمن نتایج نیستند، بلکه چنانند که قبول آنها دلیل متقنی برای قبول نتایج به‌نظر می‌رسد. تبیین استقرائی یا احتمالی، متشکل

۱. اگر قیاس را استدلال از کل به جزء، و استقرا را استدلال از جزء به کل بدانیم؛ نوع سومی از استدلال نیز وجود دارد، که از جزء به جزء است؛ و در منطق، آن را «تمثیل» (Analogy) می‌نامند. هرچند برخی نظریه‌های سطح کلان به‌منظور تبیین، از تمثیل نیز بهره می‌جویند؛ اما ابتدای بر آن ندارند؛ چرا که از نظر منطقی، تمثیل، ارزش مبنایی برای استدلال تبیینی ندارد. لذا در علوم اجتماعی از تمثیل به‌عنوان نوع مستقل و جداگانه‌ای از تبیین نام برده نمی‌شود.

از یک یا چند تعمیم آماری به‌علاوه یک یا چند گزاره شخصی حاکی از خارج و استدلالی استقرائی است که به مبین، منتهی می‌شود. در اینجا، نتیجه (مبین) تأییدی احتمالی یا استقرائی از مقدمات دریافت می‌دارد؛ یعنی ممکن است در عین صدق کامل مقدمات، نتیجه، کاذب باشد. تبیین استقرائی حادثه به آن است که آن را تحت نظمی تجربی درآوریم که قبلاً تأیید شده است (نک: سروش، ۱۳۷۲، ص ۲۱۶؛ لیتل، ۱۳۷۳، ص ۱۰).

مهم‌ترین انتقاد وارده بر مدل استقرائی تبیین، همان است که به‌طور سنتی «مشکله استقراء» خوانده شده و معطوف به توسعه‌ی بودن<sup>۱</sup> (محتواافزایی) این مدل است؛ بدین معنا که نتیجه در آن، افرادی را دربرمی‌گیرد که از شمول مقدمات بیرون‌اند. از این‌رو، قضیه «همه A ها B هستند» که نتیجه یک شمارش استقرائی ساده است، A هایی را دربرمی‌گیرد که در مقدمات متناهی استقراء (به‌شکل کلی A<sub>1</sub>، B است / A<sub>2</sub>، B است ... ) وجود نداشته‌اند (نک: سروش، ۱۳۷۲، ص ۲۱۶؛ چالمرز، ۱۳۷۸، ص ۱۴-۱۸). خلاصه این که استقراء‌گرایان به‌غلط می‌خواهند با تجربه و مشاهده امور خاص، و از علم به جزئیات تجربی، به تعمیمات کلی و قانون‌وار برسند.

### ۳-۲. راهبردهای تبیینی:

مبحث انواع روش‌های تبیینی مسبق به موضوعی اساسی‌تر در روش‌شناسی علوم اجتماعی است و آن، نسبت میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی است. راهبردهای تبیینی گوناگون، در واقع برخاسته از درک متفاوت ما از کنش انسانی‌اند (نک: رزنیگ، ۱۹۸۸، ص xiii) که در مشاجره میان تفسیرگرایان و واقع‌گرایان، ایدآلیست‌ها و رئالیست‌ها منعکس شده است (نک: دلانتی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۳؛ آکاشا، ۱۳۸۷، ص ۷۷). در این خصوص، سه دیدگاه عمده وجود دارد که به‌منزله سه نوع متمایز از راهبرد تبیینی مطرح‌اند: طبیعت‌گرایی، ضدطبیعت‌گرایی و کثرت‌گرایی.

۳-۲-۱. طبیعت‌گرایی<sup>۲</sup>: طبیعت‌گرایان، قائل به وحدت روشی میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی هستند و بر آنند که علوم اجتماعی می‌توانند یا می‌باید از روش‌های علوم طبیعی تقلید کنند. بر این اساس، همه علوم اجتماعی می‌باید از پدیده‌های

1. Ampliative.

2. Naturalism.

اجتماعی «تبیین علی»<sup>۱</sup> به دست دهند (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۳۷۴ و ۳۸۹). تبیین، عدیل تعلیل<sup>۲</sup> یا علت‌یابی است و دلایل نیز از جنس علل محسوب می‌شوند. از این منظر، نفس این واقعیت که شخصی برای انجام کاری خاص، دلایلی دارد، عین علت است برای آنکه تبیین کند چرا وی آن عمل را انجام می‌دهد.

۲-۲-۳). ضدطبیعت‌گرایی<sup>۳</sup>: ضدطبیعت‌گرایی، علوم اجتماعی را از حیث ماده و روش، به لحاظ جوهری با علوم طبیعی متفاوت می‌داند؛ زیرا در حالی که علوم طبیعی از تبیین‌های علی بهره می‌جویند، علوم اجتماعی با عطف توجه به «دلایل» و «معانی»، به تفسیرهای معناکاو می‌پردازند. این دیدگاه که می‌توان آن را دیدگاه تفسیری یا معناکاوانه در علوم اجتماعی نیز نامید، مدعی است موضوع علوم اجتماعی، موضوع مشخص و مستقلی است و آن، افعال معنادار انسانی است، نه حوادث محکوم علیت (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۳۹۰). از این دیدگاه، تفسیر، بدایت و نهایت تبیین اجتماعی است و جایی برای تحلیل علی در آنها وجود ندارد.

۳-۲-۳). کثرت‌گرایی<sup>۴</sup>: از دیدگاه کثرت‌گرایان، هر دو دیدگاه طبیعت‌گرا و تفسیرگرا دچار یکجانبه‌نگری و تقلیل‌گرایی شده‌اند. خطای طبیعت‌گرایی در این است که پدیده‌های معنادار اجتماعی را به پدیده‌های طبیعی تقلیل می‌دهد، و خطای ضدطبیعت‌گرایی این است که می‌گوید همه علوم اجتماعی با تفسیر پدیده‌های معنادار سروکار دارند (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۳۹۸). از دیدگاه کثرت‌گرایان، برخی از عرصه‌ها در علوم اجتماعی به علوم طبیعی نزدیک‌ترند و برخی دیگر نیز نسبت بدان، دورتر. بدین معنی که در برخی از زمینه‌ها، که بار معنا و آگاهی در آنها زیاد است، باید بر تفسیر کنش‌های معنادار کنش‌گران تکیه کرد. در مقابل برخی دیگر از عرصه‌ها که بار معنایی کنش، کمتر است، لازم است به تبیین علی رفتار با تکیه بر روش‌های تجربی دست زد. اما از آنجا که هیچ عرصه اجتماعی و کنش حادث در آن، کاملاً نیت‌مند یا کاملاً فارغ از معنا و نیت نمی‌باشد، تبیین ضائب از یک پدیده یا کنش اجتماعی، مستلزم توسل به روش‌های ترکیبی می‌باشد؛ بدین معنا که متناسب با موضوع مورد بررسی، یکی از روش‌های تعلیلی یا تفسیری را اصل قرار داده و از دیگری به‌عنوان تبیین مکمل، مدد جوئیم.

1. Causal Explanation.

2. Causation.

3. Anti-naturalism.

4. Pluralism.

## ۳-۳. روش‌های تبیین:

عطف به هستی‌شناسی‌های گوناگون در میان فلاسفه علوم اجتماعی، نحله‌های معرفت‌شناختی مختلفی نیز پدید آمده است که هر کدام از آنها طبقه‌بندی‌های خاصی از روش‌های تبیینی را مطرح کرده‌اند. اینک به مهم‌ترین طبقه‌بندی‌های موجود در این خصوص اشاره می‌کنیم:

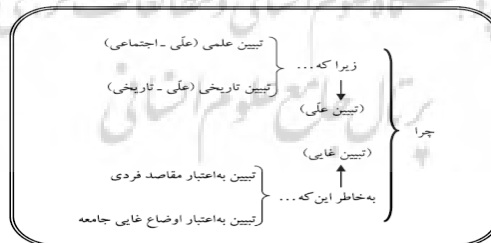
*امیل دورکیم* دو نوع تبیین مانع‌الجمع را مطرح و بدین ترتیب، انواع تبیین را به دو طبقه کلی منقسم نمود: تبیین علی و تبیین کارکردی. در بررسی علت‌های اجتماعی، این پرسش مطرح می‌شود که یک ساختار مشخص چگونه و به چه علتی به وجود آمده و چرا یک چنین صورتی را به خود گرفته است؟ اما در بررسی کارکردهای اجتماعی، این پرسش مطرح می‌شود که یک ساختار مشخص کارکردی، چه نیازی را برای یک سیستم گسترده‌تر برآورده می‌سازد؟ به اعتقاد وی نشان‌دادن اینکه فلان واقعه مفید است با بیان اینکه چگونه این واقعه پیدا شده و چرا این‌گونه هست، فرق دارد (نک: باتامور، ۱۳۵۵، ص ۳۲؛ مندراس، ۱۳۶۹، ص ۱۸۵؛ دورکیم، ۱۳۷۳، ص ۱۰۶؛ ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۸۲-۱۸۱).

ماکس وبر وظیفه علوم تاریخی و جامعه‌شناختی را دو چیز می‌داند: تعبیر یا تفسیر تفهیمی، و تبیین علی. به اعتقاد وی، جامعه‌شناس تنها به فهمیدنی کردن دستگاه باورها و رفتار جوامع اکتفا نمی‌کند. او همچنین درصدد آن است که چگونگی رویدادها را بنمایاند و نشان دهد که یک شیوه اعتقادی معین چگونه تعیین‌کننده شیوه معین عمل است. به عبارتی دیگر، علوم تاریخی و جامعه‌شناختی، علاوه بر تفسیر تفهیمی، می‌خواهند در عین حال تبیین علی نیز ارائه دهند. به عقیده وبر، پژوهش علی می‌تواند در دو جهت پیش رود که یکی را برای سهولت می‌توان علیت تاریخی، و دیگری را علیت جامعه‌شناختی نامید. علیت تاریخی آن است که اوضاع و احوال یگانه‌ای را که موجب رویدادی شده‌اند، تعیین می‌کند. علیت جامعه‌شناختی بنا را بر این می‌گذارد که میان دو نمود، نسبتی منظم وجود دارد (آرون، ۱۳۷۰، ص ۵۵۳).



نمودار شماره ۱: وظیفه جامعه‌شناسی از دیدگاه ماکس وبر

تام باتامور (۱۳۵۵، ص ۳۱) با الهام از دورکیم، معتقد است اگر ما تبیین را به‌طور کلی، جوابی به سؤال از «چرا؟» تصور کنیم، می‌بینیم که ممکن است یکی از دو صورت را به‌خود بگیرد: تبیین «علی» از نوع «زیرا که ...» و تبیین «غایی»<sup>۱</sup> از نوع «به‌خاطر اینکه ...». باتامور تبیین غایی را نیز به دو نوع «تبیین به‌اعتبار مقصود»<sup>۲</sup> و «تبیین به‌اعتبار اوضاع غایی»<sup>۳</sup> تفکیک می‌کند. بنابراین، میان دو نوع تبیین «علی - اجتماعی» و تبیین «مبتنی بر مقصود فردی» می‌توانیم تبیین‌هایی را جای دهیم که «به‌اعتبار اوضاع غایی جامعه» مطرح می‌شوند. نظریه کارکردگرایانه از تبیین نوع اخیر بهره می‌جوید، و ظاهراً در پی آن است که پدیده‌های اجتماعی را برحسب نقشی که در حفظ هستی جامعه ایفا می‌کنند، تبیین نماید. از طرفی، باتامور با الهام از پوپر، میان دو نوع تبیین علی تمایز قائل می‌شود: تبیین علمی و تبیین تاریخی. در تبیین علمی، توجه بر رابطه میان یک واقعیت خاص و یک قانون کلی متمرکز است، حال آنکه در تبیین تاریخی، به رابطه میان یک واقعیت خاص و شرایط معین اولیه توجه می‌شود. دریافت باتامور از انواع تبیین در نمودار شماره ۲ درج شده است.



نمودار شماره ۲: انواع تبیین از دیدگاه باتامور

1. Teleological.
2. Purpose.
3. End-states.

الگزندر رزبرگ در کتاب «فلسفه علم اجتماعی» (۱۹۸۸، ص ۲۷-۲۸) اشاره می‌کند که به‌طور سنتی آنچه ما در علوم اجتماعی خواسته‌ایم بدانیم این است که علل و پیامدهای کنش‌های ما چیست؟ و ما دریافته‌ایم که این کنش‌ها، متعین به تمایلات<sup>۱</sup> و اعتقادات<sup>۲</sup> ما هستند. عقاید و امیال، کنش را به‌دنبال می‌آورند،<sup>۳</sup> نتیجه می‌دهند،<sup>۴</sup> ایجاد می‌نمایند<sup>۵</sup> یا تعیین می‌کنند.<sup>۶</sup>

در کل، اصطلاحاتی که به‌طور معمول برای ارتباط عقاید و امیال با کنش‌ها به‌کار می‌روند، غالباً به‌عنوان «تعلیل» شناخته می‌شوند. اما چنانکه وبر تشخیص داد، اعتقادات و تمایلات، افزون بر علل، همچنین دلایلی<sup>۷</sup> برای کنش هستند: آنها کنش را توجیه می‌کنند،<sup>۸</sup> عقلایی‌بودن،<sup>۹</sup> مناسب‌بودن،<sup>۱۰</sup> کارآمدبودن،<sup>۱۱</sup> منطقی‌بودن<sup>۱۲</sup> و صواب‌بودن<sup>۱۳</sup> آن را نشان می‌دهند. بنابراین ممکن است در زندگی معمولی و علم اجتماعی، با نشان دادن اینکه کنش‌های کنش‌گران در پرتو امیال و اعتقادات آنان، چگونه معقول، کارآمد، مناسب یا عقلانی است، تبیین صورت گیرد. البته در علوم اجتماعی، غالباً مفروض می‌دارند که امیال و اعتقاداتی که رفتارها را تبیین می‌کنند، هم دلایلی برای آن هستند و هم علل آن.

رزبرگ افزون بر تبیین‌های «علت‌کاو» و «دلیل‌کاو»، نوع سومی از تبیین کنش انسانی را معرفی می‌کند که «معناکاو» است و امروزه به روش تبیینی «هرمنوتیک»<sup>۱۴</sup> معروف است. در این نوع از تبیین، کنش انسانی با «تفسیر»<sup>۱۵</sup> آن تبیین می‌شود؛ که منظور آن به‌معنای به‌دست دادن معنا می‌باشد. از این دیدگاه ما غالباً برای تبیین یک

1. Desires.
2. Beliefs .
3. Bring about .
4. Result in it.
5. Produce it.
6. Determine it.
7. Reasons.
8. Justify it.
9. Rational.
10. Appropriate.
11. Efficient.
12. Reasonable.
13. Correct.
14. Hermeneutic.
15. Interpretation.

کنش چنین می‌گوییم: "معنای این کنش چیست؟" (رزنبرگ، ۱۹۸۸، ص ۸۳).  
 از طرفی، رزنبرگ (همان، ص ۱۱۳) اشاره می‌کند که همه علم اجتماعی به تبیین «کنش انسانی» اختصاص ندارد؛ بلکه تبیین‌هایی وجود دارند که سروکارشان نه با عوامل روان‌شناختی تبیین‌کننده کنش فردی، بلکه با واقعیاتی است درباره نهادهای اجتماعی بشری مانند خانواده‌ها و واقعیت‌هایی درباره توده‌های بزرگ انسانی مانند طبقات اجتماعی، گروه‌های مذهبی یا حتی جوامع کل. به پیروی از دورکیم، اینها را می‌توان «واقعیت‌های اجتماعی»<sup>۱</sup> نامید. دیدگاه رزنبرگ درباره انواع تبیین در نمودار شماره ۳ چنین ترسیم نمود:



#### نمودار شماره ۳: انواع تبیین در دیدگاه رزنبرگ

جیمز کلمن در اثر معروف خویش، یعنی کتاب «بنیادهای نظریه اجتماعی» (۱۳۷۷، ۱۳-۱۵)، تبیین در علوم اجتماعی را عمدتاً معطوف به دو مقوله کلی می‌داند: تبیین عملکرد نوعی سیستم اجتماعی، و تبیین رفتار فردی. در تبیین رفتار فردی، که عمدتاً عواملی چون ویژگی‌های افراد مورد مطالعه و نیز ویژگی‌های محیط‌های اجتماعی‌شان (خانواده، دوستان، زمینه‌های اجتماعی وسیع‌تر و ...) مورد توجه قرار می‌گیرند؛ دو روش تبیینی، رایج است: روش همبستگی آماری در قالب پژوهش‌های کمی، و روش تبیین درون‌نگر، که هم در پژوهش‌های کمی و هم در تحقیقات کیفی برای بررسی فرایندهای درونی فرد به کار می‌رود. این فرایندهای درونی، گاهی از راه درون‌نگری یا درک همدلانه از سوی مشاهده‌گر، و گاهی نیز مانند بعضی شاخه‌های روان‌شناسی از طریق بازنگری کمی تغییرات درونی فرد صورت می‌گیرد.

در تبیین رفتار سیستم‌های اجتماعی - اعم از یک گروه کوچک دو تایی، و یا همچون یک جامعه یا حتی سیستم جهانی بزرگ - کانون تبیین، معطوف به خود سیستم به منزله یک واحد است و نه افراد یا دیگر اجزای تشکیل‌دهنده آن. در اینجا نیز دو شیوه

1. Social facts.



تبیینی متصور است: اول، بررسی نمونه‌ای از موارد رفتار سیستم، مانند روش‌های تحلیلی بر پایه همبستگی آماری میان رفتار سودجویانه و ویژگی‌های دیگر سیستم اجتماعی و یا استفاده از تحلیل عاملی در چنین مواردی.

دوم، مشاهده مستقیم رفتار سیستم به‌طور کلی در یک دوره زمانی، مانند رویکرد تاریخ طبیعی در جامعه‌شناسی، یا تحلیل چرخه سوداگری در اقتصاد. شیوه دوم مستلزم بررسی فرایندهای درونی سیستم است، که اجزای تشکیل‌دهنده یا واحدهای آن (نهادهای درون سیستم، گروه‌های اجتماعی و...) را در سطحی پایین‌تر از سطح سیستم در بر می‌گیرد.

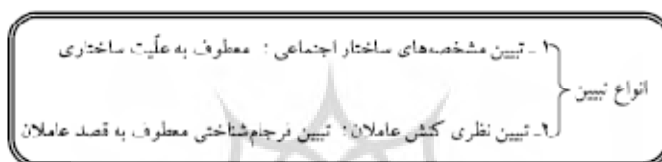
در هر صورت، در این شیوه تبیینی، تحلیل به سطحی پایین‌تر از سطح سیستم، انتقال یافته و رفتار سیستم را با توسل به رفتار اجزاء آن تبیین می‌کنند. این شیوه تبیینی می‌تواند کمی یا کیفی باشد. طبقه‌بندی کلمن از انواع تبیین‌ها را می‌توان چنین ترسیم نمود:



#### نمودار شماره ۴: طبقه‌بندی کلمن از انواع تبیین

ایان کرایب (۱۳۷۸، ص ۳۲-۳۶) نیز بسان کلمن، تبیین در علوم اجتماعی را بر دو نوع کلی تبیین مشخصه‌های ساختار اجتماعی و تبیین نظری کنش عاملان می‌داند. وی معتقد است در تبیین سطح اجتماعی، باید به علّیت ساختاری استناد نماییم که در ترتیب

خاصی از روابط حضور دارند. این روابط، موجد نوعی مکانیسم علی هستند که نتایج خاصی به بار می‌آورند. اما در سطح کنش عاملان و در تبیین این امر که کنش‌گران چرا و چگونه دست به عمل می‌زنند، باید به «قصد عامل» توجه نمود؛ یعنی چیزی که کنش‌گر خواهان دستیابی بدان و وضعیتی که او امیدوار به ایجاد آن است. به‌زعم کرایب، چنین تبیینی و در کل، هر تبیینی که معطوف به کنش باشد، نوعی تبیین فرجام‌شناختی<sup>۱</sup> است. مجموعاً استدلال کرایب این است که چون جوامع و عاملان، دو نوع هستی متفاوتند، انواع متفاوتی از تبیین را می‌طلبند.



#### نمودار شماره ۵: انواع تبیین از نظر کرایب

دانیل لیتل (۱۳۷۳، ص ۶-۷) معتقد است اگر هر تبیین را پاسخی به سؤال چرادر بدانیم؛ چنین سؤالی معمولاً به‌دو صورت جزئی‌تر مطرح می‌شود: «چرا باید؟»<sup>۲</sup> و «چگونه ممکن است؟»<sup>۳</sup> در سؤال‌های «چرا باید» تبیین‌ها به‌دنبال یافتن شرایط کافی پدید آمدن مبین هستند و می‌خواهند ضرورت یا پیش‌بینی‌پذیری حادثه، فرایند یا نظمی خاص در شرایطی خاص را نشان دهند. در پاسخ به سؤال «چرا باید» سه نوع تبیین شکل گرفته است: تبیین علی، تبیین انگیزشی و تبیین کارکردی. در تبیین علی، برای پاسخ به سؤال چرادر، اغلب علت حادثه‌ای خاص را به‌دست می‌دهیم. در تبیین برحسب انگیزه‌های کنش‌گر، سؤال چرادر را با توسل به فرضیه‌ای درباب انگیزه‌های وی، و در تبیین کارکردی، سؤال را با کارکردی که یک پدیده دارد، پاسخ می‌دهیم. سؤال «چگونه ممکن است» عمدتاً متوجه رفتار سیستم‌های پیچیده است. در این موارد ما ابتدا ظرفیت و توانی را در سیستمی مشاهده می‌کنیم و سپس می‌کوشیم تا توضیحی از سازوکار درونی آن سیستم برای ایجاد آن توانایی به‌دست دهیم. سؤالات «چگونه ممکن است» با تبیین کارکردی اجزای سیستم مرتبط‌اند.

1. Teleological.  
2. Why-necessary.  
3. How-possible.

در جایی دیگر، لیتل (۱۳۷۳، ص ۱۷) از سه نوع مدل اصلی و مبنایی تبیین در علوم اجتماعی نام می‌برد که عبارتند از: مدل‌های علی<sup>۱</sup>، عقلی - نیتی<sup>۲</sup> و تفسیری<sup>۳</sup>. وی تبیین علی را شامل روش‌های تبیین مقایسه‌ای، نمونه‌پژوهی، آماری، ساختاری و مادی - معیشتی می‌داند.

بنابراین مدل شماتیک طبقه‌بندی لیتل از انواع تبیین چنین است:



نمودار شماره ۶: طبقه‌بندی تبیین در دیدگاه لیتل

### جمع‌بندی

با توجه به تقسیم‌بندی‌های مختلف و گاه مغایری که تاکنون از انواع تبیین در علوم اجتماعی ذکر شده است، می‌توان دریافت که دست‌یابی به یک طبقه‌بندی جامع و مانع از انواع تبیین در علوم اجتماعی، کاری صعب و دشوار است و در هر صورت مجال مجادله و ایراد خدشه در این نوع طبقه‌بندی‌ها همواره وجود دارد؛ چرا که اصولاً اجماع عام و اشتراک تامی در این باره وجود ندارد. با وجود این، در ذیل کوشیده‌ایم تا به طبقه‌بندی‌های نسبتاً جامع و قابل قبولی دست یابیم و بدین منظور، خود را محصور به ملاک و معیار واحدی در مبحث طبقه‌بندی از انواع تبیین در علوم اجتماعی نکرده‌ایم، بلکه از چند زاویه به این مسأله نگریسته‌ایم.

1 Causal.

2 Rational-intentional.

3 Interpretive.

از یک جنبه، زمانی که سخن از انواع تبیین در علوم اجتماعی به میان می‌آید، مقصود گوینده معطوف به آن چیزی است که می‌خواهیم آن را تبیین کنیم (یعنی مبیّن). به‌طور سنتی عالمان علوم اجتماعی در پی کشف علل، دلایل و پیامدهای کنش‌های انسانی بوده‌اند و غالباً نیز آنها را به آمال و امیال، انگیزش‌ها، اعتقادات، نیت و مقاصد ارجاع داده‌اند. دانشمندان علوم اجتماعی اما، خویشان را به تبیین کنش فردی مقید و محصور نکرده‌اند، بلکه بسیاری از آنها خصوصاً جامعه‌شناسان کلاسیک، وظیفه اصلی علم اجتماعی را تبیین «واقعیت‌های اجتماعی» به معنای عام آن ذکر کرده‌اند. از این رو عزیمت‌گاه مبیّن، عمدتاً دو نوع تبیین از یکدیگر قابل تمییز است: اول، تبیین کنش عاملان فردی، و دوم تبیین یک واقعیت اجتماعی فرافردی (اعم از نهادها، طبقات، گروه‌ها، سیستم‌ها، ساختارها و حتی یک جامعه کل).

از طرف دیگر، گاهی مقصود فلاسفه علوم اجتماعی از انواع تبیین، به‌اعتبار نوع مبیّن می‌باشد. بدین لحاظ نیز دو طبقه کلی از تبیین‌ها قابل تفکیک و تمایز است: اول تبیین فردی و دوم تبیین اجتماعی. دسته اول، موضوعات را با ارجاع به عوامل سطح خرد و فردی (مانند انگیزش‌ها، تمایلات، اعتقادات، نیت و مقاصد) تبیین می‌کنند و دسته دوم، با استناد به عوامل فرافردی به‌ویژه ساختارها به تبیین موضوعات مورد نظر می‌پردازند.

از این منظر کلی، و با تقاطع دادن این دو نوع طبقه‌بندی، به‌لحاظ نظری می‌توانیم چهار نوع کلی از تبیین در علوم اجتماعی را از یکدیگر بازشناسیم:

**۱- فردی / فردی:** تبیین‌هایی که در آنها، مبیّن و مبیّن هر دو، فردی‌اند. مهم‌ترین روش در این گونه از تبیین که ما آن را «تبیین فردی» می‌نامیم، موسوم به تبیین «نیت‌مندانه»<sup>۱</sup> است که کمپ تفسیریون بدان متوسل می‌شوند. تبیین‌های «انگیزشی»<sup>۲</sup> و نوع خاص‌تر آن یعنی تبیین «تمایلی»<sup>۳</sup> در زمره تبیین‌هایی می‌گنجد که مبیّن و مبیّن در آنها، توأمأ در سطح فردی‌اند.

**۲- فردی / اجتماعی:** تبیین‌هایی که مبیّن در آنها، فردی و مبیّن‌شان، اجتماعی است. مهم‌ترین نماینده این گونه تبیینی، موسوم به «انتخاب عاقلانه»<sup>۴</sup> می‌باشد، که

1. Intentional explanation.  
2. Motivational explanation.  
3. Dispositional explanation.  
4. Rational Choice.

پدیده‌های اجتماعی را حاصل جمع افعال سنجیده و عقلانی‌کنیری از کنش‌گران عاقل می‌داند. این نوع از تبیین‌ها را به پیروی از لیتل (۱۳۷۳، ص ۶۳-۶۹) می‌توان «تبیین تجمعی»<sup>۱</sup> نامید و این‌گونه تعریف کرد: تبیین پدیده‌های اجتماعی به منزله آثار جمعی کنش‌های سنجیده کنش‌گران بسیار.

**۳ - اجتماعی / فردی:** تبیین‌هایی که مبین در آنها اجتماعی، و مبین‌شان فردی است. این نوع از تبیین‌ها درصدد توضیح رفتارها و کنش‌های فردی برحسب خصایص و ویژگی‌های زمینه اجتماعی‌ای هستند که فرد در آن زندگی می‌کند، و به همین مناسبت اصطلاحاً «تبیین زمینه‌ای»<sup>۲</sup> نامیده می‌شوند. این زمینه‌ها معمولاً محیط بلافصل زندگی اجتماعی افراد - نظیر خانواده، محله، شبکه‌های اجتماعی عضویتی نظیر گروه‌های دوستی، همکاری، سازمانی، انجمنی - هستند، که فرد مستقیماً با آنها در تماس و تعامل است، و متأثر از آنها به کنش اجتماعی می‌پردازد. به زعم هاوسر تأثیرات زمینه‌ای، حاکی از تفاوت‌هایی سیستمیک در رفتار فردی میان محیط‌های مختلف‌اند که نمی‌توانند به وسیله تبیین‌هایی برحسب خصایص فردی توجیه شوند (رک: اندرسن و هیث، ۲۰۰۰، ص ۴؛ اندرسون، ۲۰۰۶، ص ۵).

**۴ - اجتماعی / اجتماعی:** تبیین‌هایی که هم مبین و هم مبین در آنها، اجتماعی‌اند. مهم‌ترین گونه از این تبیین‌ها موسوم به تبیین «ساختاری»<sup>۳</sup> است - که دورکیم را باید نماینده برجسته و پیش‌قراول آن دانست. اساس این نوع از تبیین‌ها، توضیح یک واقعیت اجتماعی با واقعیت اجتماعی دیگر می‌باشد. ما این‌گونه از تبیین‌ها را که به مثابه نوع خالص تبیین جامعه‌شناختی تلقی می‌شود، اصطلاحاً تبیین «جامعوی» یا «جامعگی»<sup>۴</sup> می‌نامیم. قاعده بنیادین در این نوع از تبیین آن است که "علت موجه هر واقعه اجتماعی را باید در میان وقایع اجتماعی مقدم بر آن جستجو کرد، نه در میان حالت شعور فرد و ... وقایع اجتماعی تنها به وسیله وقایع اجتماعی، تبیین‌پذیرند" (نک: دورکیم، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲ و ۱۳۴).

1. Aggregative explanation.  
2. Contextual explanation.  
3. Structural explanation.  
4. Societal explanation.

## جدول شماره ۲: انواع کلی تبیین در رویکرد معرفت‌شناسانه به تبیین

انواع کلی تبیین در رویکرد معرفت‌شناسانه به تبیین			
روش نماینده	ماهیت تبیین	ساختار تبیین (مبیین ← مبین)	
(Motivational-dispositional) انگیزشی-تمایلی	فردی (Individual)	فردی ←	فردی
(Contextual) زمینه‌ای	اجتماعی (Social)	اجتماعی ←	فردی
(Rational) خردورزانه	تجمعی (Aggregative)	اجتماعی ←	فردی
(Structural) ساختاری	جامعگی (Societal)	اجتماعی ←	اجتماعی

در یک طبقه‌بندی کلی‌تر از انواع تبیین در علوم اجتماعی، می‌توان چنین گفت که «تبیین» تلاشی برای پاسخگویی به سؤال از «چرایی» است (نک: باتامور، ۱۳۵۵، ص ۳۱؛ لیتل، ۱۳۷۳، ص ۶-۷) و ماحصل این کوشش‌ها، چهار پاسخ عمده و اساسی بوده است:

به علت این که (تعلیل یا علت‌کاوی)؛

به دلیل این که (استدلال یا دلیل‌کاوی)؛

به نیت این که (تفسیر یا معناکاوی)؛

و به خاطر این که (تأثیر یا غایت‌کاوی).<sup>۱</sup>

در جدول زیر، انواع سؤالات «چرادر» و پاسخ‌های داده‌شده بدان‌ها را تصریح

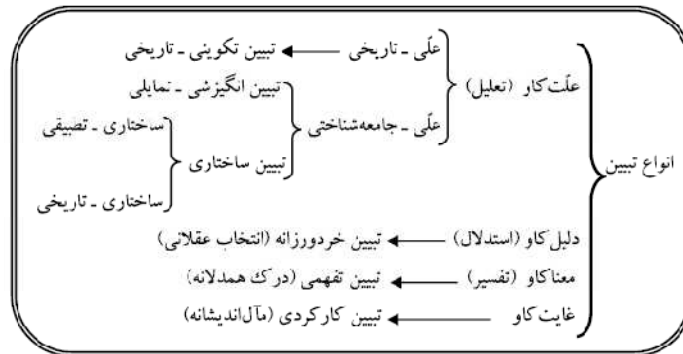
کرده‌ایم:

## جدول شماره ۳: تلفی از تبیین به عنوان پاسخی به سؤالات چرادر، سؤالات مطرح و پاسخ‌ها

تلفی از تبیین به عنوان پاسخی به سؤالات چرادر، سؤالات مطرح و پاسخ‌های داده‌شده بدانها			
سؤالات چرادر	پاسخ داده‌شده	نوع تبیین	شیوه تبیین
چه چیزی سبب وقوع آن کنش/پدیده شده؟	به علت این که	تبیین علت‌کارانه	تعلیل با قرائت‌های مختلف از مفهوم‌عامیت
آن کنش/پدیده چه ترجیح و منطقی دارد؟	به دلیل این که	تبیین خردورزانه	ترجیح با نشان دادن حجیت و منطقی کنش
آن کنش/پدیده چه معنایی می‌دهد؟	به نیت این که	تبیین نیت‌مندانه	تفسیر با نشان دادن معنای کنش و نیت کنش‌گر
آن کنش/پدیده چه اثر و فایده‌ای دارد؟	به خاطر این که	تبیین غایت‌کارانه	غایت‌شناسی با ذکر اثر و کارکرد کنش یا پدیده

بر مبنای این رویکردهای تبیین‌های چهارگانه، مجموعه روش‌های تبیینی طراحی شده از سوی روش‌شناسان را می‌توان طبقه‌بندی و در نمودار شماتیک زیر تصویر نمود:

۱. البته پاسخ پنجمی نیز بدین سؤال وجود دارد، و آن، «بدین طریق که» است. این پاسخی است که رئالیست‌ها از طریق تبیین اینکه پدیده مورد مطالعه چگونه عمل می‌کند، یعنی فرایندشناسی با یافتن مکانیسم‌های مولد بنیادین مطرح می‌کنند.



نمودار شماره ۷: مجموعه روش‌های تبیین طراحی شده از سوی روش‌شناسان

اینک بطور مختصر برخی از مهم‌ترین روش‌های تبیین جامعه‌شناختی را معرفی می‌کنیم:

### ۱- تبیین علی (تعلیل)

تبیین‌های علی متعددند؛ اما می‌توان آنها را به دو روش کلی «انگیزشی / تمایلی» و «ساختاری» طبقه‌بندی کرد که به ترتیب در «فردگرایی» و «کل‌گرایی» هستی‌شناختی ریشه دارند.

۱-۱. تبیین انگیزشی - تمایلی: در این نوع از تبیین - که گاهی تبیین انگیزشی<sup>۱</sup> و گاهی نیز تمایلی<sup>۲</sup> نامیده می‌شود، با توسل به نظام تمایلات و انگیزش‌های کنش‌گران، نسبتی تعینتی و ایجاد می‌تواند میان این موجبات و کنش‌های ایشان برقرار می‌کنند. در تبیین انگیزشی، یک سؤال «چرا دار» را با فرضیه‌ای درباب انگیزه‌های وی پاسخ می‌دهیم (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۸). به‌طور خلاصه وقتی ما انگیزه‌ای را به یک شخص نسبت می‌دهیم، در حال نسبت دادن نوعی تمایل رفتاری به شیوه‌ای معین، یا تمایل به تحمیل پیامدهای معینی بر دیگران از جانب وی هستیم. البته در تبیین‌های انگیزشی - تمایلی، به مطلوبیت‌ها و تمنیاتی<sup>۳</sup> استناد می‌شود که ریشه در گروه مرجعی دارند که فرد با آن شناخته می‌شود. به‌علاوه این نوع از تبیین علی، برای توضیح یک کنش خاص یا کنش نوعی یک گروه معین، هیچ‌گونه توسلی به قوانین عام و فراگیر درباره شیوه‌ای که انسان

1. Motivational.

2. Dispositional.

3. Desires.

ها مطابق آن رفتار می‌کنند، صورت نمی‌دهد، بلکه در عوض به یک عبارت «تمایلی» دربارهٔ یک فرد یا کنش معین ارجاع می‌دهد (مورگنبرگر، ۱۹۷۲، ص ۱۱۹-۱۲۰).

۱-۲). **تبيين ساختاری:** این نوع تبیین، کلان‌ترین و جامعه‌شناختی‌ترین نوع از انواع تبیین‌های علی است که بر اساس آن، ساختارهای اجتماعی با تعیین شرایط بیرونی (فرصت‌ها و مضایق) برای کنش، به منزلهٔ مکانیسم‌های پنهانی عمل می‌کنند که در تبیین علی پدیده‌های اجتماعی به ما یاری می‌رسانند. نخستین و مهم‌ترین گام در تبیین ساختاری، بازسازی ذهنی (نظری) یک ساختار است که دارای مجموعه‌ای از عناصر و اجزاء واجد روابط خاص با یکدیگر و موجود نوعی مکانیسم علی‌اند که وقتی به‌کار می‌افتند، پیامدهای خاصی را نیز به دنبال دارند. در پایین‌ترین سطح، این عناصر و اجزاء نقش‌ها<sup>۱</sup> و در بالاترین سطح، نهادها<sup>۲</sup> هستند.<sup>۳</sup> ایدهٔ محوری در تبیین ساختاری، چندلایه دیدن واقعیت‌های اجتماعی است. یک ساخت‌گرا برای واقعیت، حداقل دو سطح قائل است: لایهٔ پنهان (ساخت به‌عنوان مبین) و لایهٔ آشکار (کنش‌ها و وقایع اجتماعی به‌عنوان مبین). از این منظر، لایهٔ پنهان (ساخت مذکور)، رابطهٔ تعیین‌کنندگی یا موجبیت (متصلب یا منعطف) با لایهٔ آشکار (اعمال و وقایع) دارد و آن را به‌صورت علی، تبیین می‌کند. دو نوع خاص از تبیین‌های ساختاری عبارتند از:

۱-۲-۱). **تبیین ساختاری - تطبیقی:** به یک تعبیر، پژوهش اجتماعی "به هر شکل، پژوهشی مقایسه‌ای است" (لایبرسون، ۱۹۸۵، ص ۴۴). در این برداشت گسترده، همهٔ روش‌های تبیینی، مقایسه‌ای تلقی می‌شوند. اما در علوم اجتماعی، اصطلاح روش مقایسه‌ای نوعاً در معنای محدودتر و به‌طور سنتی برای ارجاع به نوع خاصی از مقایسه به‌کار می‌رود که معطوف به درک تفاوت‌ها و شباهت‌های بین‌جامعگی<sup>۴</sup> می‌باشد. البته دربارهٔ دلالت‌های معنایی و روشی تحلیل تطبیقی به‌معنای خاص مورد اشاره، اجماع نظری وجود ندارد. برخی تحقیق تطبیقی را به‌عنوان تحقیقی که از داده‌های مقایسه‌پذیر از حداقل دو جامعه استفاده می‌کند، تعریف کرده‌اند (اندرسکی، ۱۹۶۵،

1. Roles.

2. Institution.

۳. این تلقی از ساخت، معرف ساخت‌های انتزاعی است، اما انواع دیگری از ساخت‌ها نیز وجود دارند که می‌توان آنها را ساخت‌های انضمامی یا واقعی نامید، و آن تعریف ساخت بر اساس گروه‌های اجتماعی تشکیل‌دهندهٔ آن و یا حتی چینش و آرایش خاص برخی اعیان فیزیکی است که با ایجاد نوعی فضای اجتماعی، منشأ اثر می‌شود.

4. Cross-societal.



ص ۶۶؛ آرمر، ۱۹۷۳، ص ۴۹: به نقل از رگین، ۱۹۸۷) و برخی دیگر تلاش کرده‌اند تا علم اجتماعی مقایسه‌ای را برحسب خصیصه چندگانگی توأمان سطوح تحلیل و مشاهده در آن تعریف نمایند (نک: پرزورسکی و تیون، ۱۹۷۰، ص ۵۰-۵۱).

اما رگین (۱۹۸۷، ص ۳-۷) ضمن نقد این معیارها، جامع‌ترین تعریف را از یک تحقیق مقایسه‌ای ارائه می‌کند. به اعتقاد وی در یک سطح بسیار کلی، مقایسه‌گران علاقه به شناسایی (تبیین و تفسیر) تشابه‌ها و تفاوت‌ها میان واحدهای کلان اجتماعی<sup>۱</sup> هستند. از این رو واحدهای کلان اجتماعی - مانند کشورها، ملت‌ها، دولت‌ها و دیگر موجودیت‌های سیاسی بزرگ - اجزای اساسی تبیین‌های مقایسه‌گران؛ و وجه متمایز تحلیل تطبیقی از دیگر مطالعات، کلان بودن واحد و سطح تحلیل - نه لزوماً سطح مشاهده - آنهاست. تحلیل‌های تطبیقی می‌توانند کمی یا کیفی باشند. یکی از معیارهای تمایز میان این دو نوع مقایسه، تعداد موارد تحت مقایسه است. بر این مبنا به سه نوع استراتژی کلی تطبیقی اشاره شده است: مقایسه موارد زیاد (بیش از ۵۰ مورد)<sup>۲</sup>؛ موارد اندک (چندموردی با کمتر از ۲۰ مورد)؛ و تک موردی. درپیش‌گرفتن استراتژی اول، به مطالعات تطبیقی کمی، و اتخاذ استراتژی‌های دوم و سوم، به بررسی‌های تطبیقی کیفی منجر می‌شوند (لندمن، ۲۰۰۰، ص ۲۲-۲۳).

۱-۲-۲). تبیین ساختاری - تاریخی: تعلیل تاریخی آن است که اوضاع و احوال یگانه‌ای را که موجب رویدادی شده‌اند، تعیین کنیم. این در مقابل تعلیل جامعه‌شناختی است که بر اساس آن، میان دو نمود، نسبتی منظم وجود دارد (آرون، ۱۳۷۰، ص ۵۵۳). تبیین تاریخی به این سؤال پاسخ می‌گوید که چرا فلان حادثه خاص در فلان زمان و فلان شرایط خاص، بدان صورت خاص و نه صورت دیگر، رخ داده است؟ در تبیین تاریخی، به رابطه میان یک واقعیت خاص و شرایط معین اولیه توجه می‌شود (باتامور، ۱۳۵۵، ص ۳۱). رایج‌ترین روش برای تأیید تحلیل‌های تاریخی آن است که مکانیسم‌های علی خاصی را که پاره‌های مختلف واقعه را به هم ربط می‌دهند، و رشته حوادث را از علت به معلول وصل می‌کنند، مشخص کنیم. تحلیل روایی و تکنیک ردیابی فرایند، این‌گونه عمل می‌کنند.

مشکل مربوط به علیت تاریخی، همان مشکل تعیین نقش سوابق گوناگون در منشأ

1. Macro social units.

۲. برخی روش‌شناسان نیز، دست کم موارد برای مقایسه‌های کمی را ۳۰ مورد ذکر کرده‌اند.

یک رویداد تاریخی است. ماکس وبر برای حل این مشکل، چهار قاعده روش‌شناسی علی را مطرح می‌کند:

۱- تعیین دقیق خصایص ذاتی رویداد منحصربه‌فرد تاریخی که ما درصدد تبیین آن هستیم؛

۲- تجزیه نمود تاریخی - که طبیعتاً نمودی پیچیده است - به عناصر سازنده آن. نسبت علی، همواره نسبتی جزئی است که میان برخی از عناصر رویداد منحصربه‌فرد تاریخی و بعضی از داده‌های قبلی ساخته می‌شود؛

۳- پس از تحلیل رویداد منحصربه‌فرد تاریخی و سوابق آن، پاسخ ذهنی به این فرض که چه می‌شد اگر یکی از عناصر سابق این رویداد صورت نمی‌پذیرفت، و یا به نحوی متفاوت صورت می‌پذیرفت؟

۴- مقایسه جریان رخ‌نداده رویدادها - که بر اساس فرضیه تغییر یکی از عناصر ساخته شده است - با تحول واقعی، تا بتوان نتیجه گرفت که همان عنصر تغییر یافته در اندیشه، یکی از علل منحصربه‌فرد بودن رویداد تاریخی مورد بحث در آغاز پژوهش بوده است (نک: آرون، ۱۳۷۰، ص ۵۵۴-۵۵۵).<sup>۱</sup>

## ۲- تبیین استدلالی (دلیل کاوی)

در این نوع از تبیین که آن را تبیین به‌اعتبار دلیل یا دلیل کاو نیز می‌نامند، نسبتی منطقی و قابل توجیه میان نظام تمایلات، اعتقادات و انگیزش‌های کنش‌گران با کنش‌های ایشان برقرار می‌کنند. چنان که وبر تشخیص داد، اعتقادات و تمایلات، علاوه بر علل، همچنین دلایلی<sup>۲</sup> برای کنش هستند: آنها کنش را توجیه می‌کنند، عقلایی بودن،

۱. البته نوع دیگری از تبیین‌های ساختاری، تبیین ساختی - کارکردی است که با توجه به تمایز میان تبیین‌های علی و کارکردی، آن را ذیل تبیین‌های کارکردی، تشریح خواهیم کرد. ضمناً، تبیین‌های ساختی - تاریخی معمولاً از طریق مقایسه‌های تاریخی ساخت‌های اجتماعی صورت می‌پذیرند و لذا تحت عنوان تبیین تاریخی - تطبیقی نیز نامیده می‌شوند. دانیل لیتل از نوع دیگری از تبیین‌های ساختاری نام می‌برد و آن، تبیین مادی - معیشتی است. اما به نظر نمی‌رسد که بتوان آن را نوع خاص و علی‌حده‌ای از تبیین‌های ساختاری تلقی کرد، جز این‌که نوع مبئن در آنها، اقتصادی و معیشتی است. اگر مقسم را نوع متغیرهای ساختی قرار دهیم، آنگاه باید از تبیین‌های ساختی - فرهنگی، ساختی - سیاسی و ... نیز به‌عنوان انواع مستقلی از تبیین‌های ساختاری نام ببریم.

مناسب بودن، کارآمد بودن، منطقی بودن و صواب بودن آن را نشان می‌دهند. بنابراین ممکن است در زندگی معمولی و علم اجتماعی، با نشان دادن اینکه کنش‌های کنش‌گران در پرتو امیال و اعتقادات آنان، چگونه معقول، کارآمد، مناسب یا عقلانی است، تبیین صورت گیرد. البته در علوم اجتماعی، غالباً مفروض می‌دارند که امیال و اعتقاداتی که رفتارها را تبیین می‌کنند، هم دلایلی برای آن هستند و هم علل آن (نک: رزنبرگ، ۱۹۸۸، ص ۲۷-۲۸). مهم‌ترین روش تبیینی دلیل‌کاو، روش تبیین مبتنی بر *انتخاب عقلاانه* است. در روش تبیین انتخاب عقلاانه، به‌طور خلاصه انسان‌ها کنش‌گرانی آگاه، عاقل و هدفمند هستند که با محاسبه سود و زیان در سر چندراهی‌ها و گزینش نافع‌ترین راه، دست به کنش خاصی می‌زنند (نک: بتسون و کرایب، ۱۳۸۴، ص ۱۶۴-۱۶۷). از این منظر، پدیده‌های اجتماعی نیز حاصل جمع کنش‌های هدفدار و سنجیده‌کثیری از کنش‌گران عاقل و آگاهند (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۶۶-۶۷). علی بودن این نوع تبیین از آن‌روست که از این منظر اگر شخص، باورها، معتقدات و نیز اهداف و تمایلات خاص و معینی داشته باشد، و در ضمن با فرض اراده آزاد و مهیا بودن شرایط ساختاری انجام کنش به‌نحو دلخواه، تا حد بسیار بالایی می‌توان گفت که شخص چه نوع کنشی را از خود بروز می‌دهد و احتمال کنشی برخلاف عقلانیت و اهداف شناخته‌شده فرد، بسیار ضعیف است.

### ۳- تبیین تفسیری (معناکاوی)

این نوع از تبیین در توضیح کنش‌های انسانی به مقاصد و نیات کنش‌گران استناد می‌کند و به‌همین خاطر آن را «تبیین به‌اعتبار مقصود» یا «تبیین نیت‌مندانه»<sup>۱</sup> نیز نامیده‌اند. «تفسیری» نامیدن این‌گونه از تبیین‌ها از آن‌روست که تفسیر، معطوف به درک معناست، و معنا نیز با نیت، تعریف می‌شود. مهم‌ترین روش در تبیین تفسیری، روش تبیینی «هرمنوتیک»<sup>۲</sup> است که «معناکاوی» است و درصدد تبیین کنش انسانی با به‌دست دادن معنا و منظور آن است. هرمنوتیک یک نام نسبتاً جدید برای علم تفسیر است (رزنبرگ، ۱۹۸۸، ص ۸۲) که رسالت اصلی‌اش، تفسیر متون مقدس و اخیراً استخراج معانی از هر نوع متنی - اعم از مکتوب و غیرمکتوب - می‌باشد. در معنای عام، هرمنوتیک عبارت

1. Intentional Explanation.

2. Hermenutics.

است از فن و مهارت (یا نظریه) «تفسیر» و فهم اهمیت کردارها، گفتارها، نوشتارها (آثار) و نهاد‌های انسانی (نوذری، ۱۳۷۶، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ محمدرضایی، ۱۳۷۹، ص ۳). ظهور این روش در علم جامعه‌شناسی، روش «تفهّمی»<sup>۱</sup> و «درک همدلانه» بوده است که از شلاخیر ماخر، دیلتای و سپس وبر شروع می‌شود و تا مباحث جدید تحت عنوان «تحلیل گفتمان»<sup>۲</sup> امتداد می‌یابد. تفهّم، روش تفسیر برای پژوهش در معنای کنش‌های اجتماعی معنادار است (نک: دلانتی، ۱۳۸۴، ص ۷۸). تبیین تفهّمی، دستیابی به اعتقادات، ارزش‌ها و اغراضی است که فاعل را به انجام کنش وامی‌دارد. در اینجا هدف عالم اجتماعی دستیابی به فرضیه‌ای در باب حالت روحی کنش‌گر هنگام انجام کنش است (نک: لیتل، ۱۳۷۳، ص ۱۱۸).

به اعتقاد وبر برای نیل به تفهّم تبیینی باید دو کار کرد: بررسی اغراض، معتقدات و ارزش‌هایی که علت محتمل عمل هستند و سپس بررسی قرائن مستقیم و غیرمستقیم له یا علیه صحت تفسیر. بنابراین روش تفهّم بر فرایند فرضیه‌سازی بنا می‌شود که شخص محقق ابتدا به ساختن فرضیه‌ای در باب حالت روحی کنش‌گر دست می‌زند، و سپس آن فرضیه را با رفتار و گفتار فاعل، محک می‌زند (همان). وبر با این‌کار، تفهّم را با تجربه ترکیب می‌کند و از تبیین‌های تجربی برای محک صحت و سقم تفهّم، بهره می‌جوید.

البته در اینکه تفسیر و تفهّم، اصولاً تبیین هستند یا خیر، تفاوت دیدگاه وجود دارد. دیدگاه اول، دیدگاه افراطیون از جمله گیرتز است که اصولاً تبیین در علوم اجتماعی را غیرممکن می‌دانند و به تفاوت ماهوی میان علوم طبیعی و علوم انسانی معتقدند. به اعتقاد این عده، تفسیر ماهیتاً از تبیین جداست و اساساً تبیین نیست. دیدگاه دوم، تفسیر را نوعی تبیین و در واقع زیرمجموعه آن می‌داند و به عبارت بهتر به «تبیین تفسیری» معتقد است. تفریطیونی چون دیویدسون، اصولاً همه انواع تبیین در علوم اجتماعی را تبیین علی می‌دانند و حتی دلایل را به علل فرومی‌کاهند. دیدگاه سوم که می‌توان آن را دیدگاه تلفیقی و اعتدالی نامید، ضمن تأیید امکان تبیین در علوم اجتماعی، تفسیر را نه به‌عنوان نوعی از تبیین، بلکه به‌عنوان مکمل آن می‌دانند. اعتدالیون، تفسیر و تحلیل را همزمان می‌پذیرند و هرکدام را در عرصه مناسب خویش (برحسب میزان بارمعنایی

1. Verstehen.

2. Discourse Analysis.

کنش) مفید و ضروری می‌دانند.

هرچند فهم و تفسیر متون از قدمت زیادی برخوردار است اما از زمان شلایر ماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۸) است که هرمنوتیک جدید به‌عنوان یک شاخه علمی مطرح می‌شود و دیلتای نیز برای اولین بار، هرمنوتیک را به‌عنوان دانش روش‌شناسی علوم انسانی، تدوین می‌کند تا در مقابل علوم طبیعی، بدان هویتی متمایز بخشد. به اعتقاد او، روش خاص علوم انسانی، «فهمیدن»<sup>۱</sup> است در حالی که روش علوم طبیعی، «تبیین» است. در هرمنوتیک، فهمیدن یک واقعیت اجتماعی، تفسیر آن است؛ یعنی نشان دادن (حدس واقعی) احساس یا نیت (مقصود واقعی) آن برای عامل‌ها در آن موضوع، به‌گونه‌ای که یک شخص، متنی را تفسیر می‌کند. عمل تفهّم<sup>۲</sup> نیز به انحاء مختلفی صورت می‌پذیرد: برای دیلتای به‌صورت همدلی، نزد ویر به‌صورت درک ویژگی مقصود، و برای پارتو و بودون به‌صورت نوعی بازسازی از دلایل خوب و بد سوق‌دهنده عامل. در همه این دیدگاه‌ها حاصل کار، یک حدس شهودی غیر قابل آزمون تجربی است، نه یک فرضیه علمی قابل آزمون (بونگه، ۱۹۹۷، ص ۴۱۴).

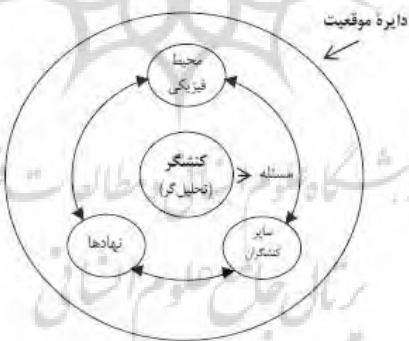
پیش از بیان چهارمین نوع کلی از انواع تبیین بایسته است اشاره کنیم که برخی روش‌شناسان تلاش کرده‌اند تا نوعی همسازی و تلائم میان رهیافت‌های تبیینی تعلیلی (اعم از تمایلی و ساختاری)، تفسیری (اعم از هرمنوتیک و تفهّمی) و استدلالی (شامل مدل‌های تبیینی مبتنی بر کنش بخردانه) ایجاد نمایند و از ظرفیت‌های نهفته این رهیافت‌ها برای حصول به یک تبیین جامع‌تر و عمیق‌تر بهره بگیرند. برجسته‌ترین نماینده چنین اندیشمندانی، کارل پوپر است که با طرح «مدل منطق موقعیت» چشم‌اندازی فراخ‌تر به‌رووی روش‌شناسان علوم اجتماعی برگشود (نک: پوپر، ۱۳۵۸، ص ۱۵۴-۱۵۸). مدل منطق موقعیت برای فهم امور، رویدادها و متون بر مفاهیمی همچون ظرف و زمینه، نهادها و برساخته‌های اجتماعی، حیث التفاتی و معنا، کنش و عقلانیت عاملان اجتماعی تکیه می‌کند. متدولوژی تحلیل موقعیت که به‌وسیله پوپر پیشنهاد شده است، مدعی است که از حد نزاع میان اثبات‌گرایی و تأویل‌گرایی فراتر رفته است (نک: پایا، ۱۳۸۲، ص ۲۷۱-۲۷۲). از آنجا که متغیرهای اصلی این مدل، شامل هر دو دسته عوامل زمینه‌ای و عاملیتی هستند و در همین چارچوب قابل

1. Understanding.

2. Verstehen.

طبقه‌بندی‌اند می‌توان گفت که این مدل از دو گانه‌انگاری ساخت‌گرایی و کنش‌گرایی نیز پا را فراتر می‌گذارد و میان این دو رویکرد تبیینی هم‌آشتی برقرار می‌کند. هدف اصلی مدل «منطق موقعیت» تبیین کنش‌های اجتماعی - فردی یا جمعی - در ظرف زمانی و مکانی خاص آنها از یک طرف، و مطالعه دستاوردها (نتایج خواسته) و پیامدها (نتایج ناخواسته) این کنش‌ها از طرف دیگر می‌باشد.

مدل تحلیل موقعیت، متشکل از دو بخش است: توصیف دقیقی از شرایط محیطی و تفسیر خاصی از اصل عقلانیت. شرایط محیطی شامل محیط فیزیکی، محیط اجتماعی (متشکل از دیگر کنش‌گران و نیز نهادها و برساخته‌های اجتماعی و روابط میان آنها)؛ و مسأله یا موقعیتی که کنش‌گر خود را با آن روبرو می‌یابد و تلاش می‌کند با ارزیابی شخصی از راه‌حل‌های مختلف از یک طرف، و عطف توجه به قواعد، مقررات، رویه‌ها و هنجارهای موجود از طرف دیگر، از آن فراتر رود (همان، ص ۲۸۳-۲۸۴). از اصل عقلانیت نیز احیاناً می‌توان به‌عنوان نوعی قانون هرمنوتیکی یاد کرد که بیان می‌دارد در موقعیتی معین، یک کنش‌گر عقلانی که با مسأله‌ای خاص مواجهه، و واجد باورها، حیث‌های التفاتی و نظام معنایی ویژه‌ای است، به‌چنین یا چنان شکلی عمل خواهد کرد (نک: همان، ص ۲۸۵).



نمودار شماره ۸: دیاگرام منطق موقعیت (پایا، ۱۳۸۵، ص ۲)

تحلیل‌گر در بازسازی شرایط و موقعیت کنش‌گر، پرسش‌های متنوعی را مدنظر قرار می‌دهد. از جمله اینکه کنش‌گر چه کسی است (فرد است یا گروه) و چگونه عمل می‌کند؟ موقعیت کنش‌گر در کدام ظرف و زمینه درنظر گرفته شده است و آیا این

ظرف و زمینه با کنش‌ها و استراتژی‌های کنش‌گر و نتایج خواسته و ناخواسته ناشی از افعال و کنش‌های او تناسب دارد؟ تا چه حد افعال فردی کنش‌گر محصول ساختار است و تا چه حد ساختار، محصول نقش فرد است؟ در مدل منطق موقعیت، تحلیل‌گر به‌جای شیوه ناممکن قراردادن خود به‌جای کنش‌گر (شیوه همدلی و درک همدلانه) با تکیه به حدس‌ها و فرض‌هایی که در خصوص اهداف و توانایی‌های معرفتی کنش‌گران ارائه می‌دهد، به بازسازی موقعیت و توضیح نحوه تعامل کنش‌گران با یکدیگر و با دیگر عناصر موجود در محیط می‌پردازد (پایا، ۱۳۸۵، ص ۲). متدولوژی تحلیل موقعیت را می‌توان در قالب الگوی زیر نمایش داد:

توصیف موقعیت: کنش‌گر الف در موقعیت م قرار دارد

تحلیل موقعیت: در موقعیتی نظیر م مناسب آن است که عمل X انجام شود

اصل عقلانیت: کنش‌گران همواره متناسب با اوضاع و احوال عمل می‌کند

عبارت تبیین‌گر: بنابراین الف عمل X را انجام داد (تبیین)/ انجام می‌دهد (پیش‌بینی)

(پایا، ۱۳۸۲، ص ۲۸۵ - ۲۸۶ و صورت بسط‌یافته آن در: پایا، ۱۳۸۵، ص ۱۲)

#### ۴- تبیین کارکردی<sup>۱</sup> (غایت‌کاوی)

این نوع از تبیین، در پاسخ به سؤال از چرایی، به غایات، فرجام و مقاصد کنش، عطف توجه می‌کند و به همین جهت است که تبیین به‌اعتبار «اوضاع غایی»<sup>۲</sup> یا تبیین فرجام‌شناسانه<sup>۳</sup> نامیده می‌شود. اما تبیین کارکردی، چه نوع تبیینی است؟ برای پاسخ بدین سؤال، بهتر است در ابتدا مشخص کنیم که تبیین کارکردی، چه نوع تبیینی نیست؟ همان‌گونه که دورکیم احتجاج کرده است، تبیین کارکردی، یک تبیین علی نیست. وجود نمودهای اجتماعی، معمولاً به‌خاطر نتایج مفید آنها نیست (مندراس، ۱۳۶۹، ص ۱۸۵). تبیین کارکردی، یک تبیین نیت‌مندانه هم نیست. در تبیین کارکردی - خصوصاً با قرائت دورکیمی و پارسونزی - سر و کار ما با نیت، معانی، باورها و اعتقادات افراد نیست، بلکه آنچه مهم است، تبیین پدیده‌های اجتماعی نسبتاً کلان برحسب نقش‌شان در حفظ هستی کل سیستم اجتماعی است. این نوع از تبیین، برحسب نیت افراد، قابل تحویل

1. Functional Explanation.

2. End-states.

3. Teleological.

نیست و جامعه‌ای از صفات و خواص یک کل اجتماعی خاص را بر تن دارد (راین، ۱۳۷۲، ص ۲۰۱-۲۰۲). همچنین تبیین کارکردی، یک تبیین انگیزشی - تمایلی نیست. دورکیم به‌عنوان پایه‌گذار روش تبیین کارکردی، میان پیامدهای کارکردی و انگیزش‌های فردی، تمایز قائل می‌شد و تحلیل کارکردی را از روش تحلیلی‌ای که در پی منظورها و انگیزه‌های فردی است، جدا می‌دانست. تبیین کارکردی، یک تبیین تاریخی هم نیست. دورکیم میان تبیین کارکردی و تبیین تاریخی که در جستجوی ریشه‌های تاریخی پدیده‌ها در طول زمان و تکوین آنها در یک فرایند زمانی است؛ تمایز قایل می‌شد. به اعتقاد وی تحلیل کارکردی آشکار می‌سازد که یک مورد اجتماعی خاص، چه تأثیرهایی بر عملکرد سیستم کلی یا اجزای سازنده آن می‌گذارد؛ اما تحلیل تاریخی، تحلیل‌گر را قادر می‌سازد تا نشان دهد که چرا تنها همان واقعیت مورد بررسی و نه واقعیت‌های دیگر از نظر تاریخی توانسته است یک کارکرد خاص را به عهده بگیرد (نک: کوزر، ۱۳۷۳، ص ۲۰۲).

اما در وجه اثباتی باید گفت که روش تبیین کارکردی، زیرمجموعه کل‌گرایی روش شناختی محسوب می‌شود. همان‌گونه که رزنیگ (۱۹۸۸، ص ۱۲۸-۱۳۳) گفته است، کل‌گرایی روش شناختی، دست در دست فونکسیونالیسم دارد؛ زیرا هر دو دارای این پیشفرض هستند که جامعه، مجموعه‌ای از ارگانیزم‌های فرافردی متشکل از نهادها و افراد است. در تبیین کارکردی، کل (جامعه و ساختارهای آن) دارای ویژگی‌هایی است که اجزایش فاقد آن هستند. به‌علاوه، از نظر برخی فلاسفه علوم اجتماعی، یک تبیین کارکردی قوی که معرف مکانیزم‌های خاص دست‌اندرکار نیز باشد، می‌تواند در مدل تبیینی قیاسی - قانونی بگنجد (مورگنسنر، ۱۹۷۲، ص ۱۲۰).

ساختار یک تبیین کارکردی بدین‌گونه است که ابتدا باید توصیفی از یک سیستم کارکردی و هدفدار به‌دست داده شود، به‌نحوی که خدمات یا کارکردهای خرده‌سیستم‌ها در توان اجرایی سیستم بزرگ‌تر دیده شوند. تبیین کارکردی نهاد یا عمل اجتماعی  $p$  که فواید  $B$  را برای سیستم اجتماعی  $S$  دارد، واجد چنین ساختاری است: بقای عمل  $p$  در جامعه  $S$  به سبب فواید  $B$  است برای آن جامعه. مثلاً در جامعه

۱. لیتل به این اعتبار که چون در تبیین‌های کارکردی تلاش می‌کنیم خواص علی سیستم‌های تابعه را پیدا کنیم تا بتوانیم نشان دهیم که چگونه این خرده‌سیستم‌ها به توان آن نظام بزرگ‌تر خدمت می‌کنند، آنها را نوعی تبیین علی تلقی می‌کند. (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۶-۷)



روستایی جاوه (S) تولید و مصرف محصولات کشاورزی، داخلی است (p) و خدمت و فایده این امر آن است که محیط اقتصادی امنی برای همه روستائیان فراهم آورد (B) (نک: لیتل، ۱۳۷۳، ص ۶-۷)

به اعتقاد لیتل (همان، ص ۱۵۷-۱۶۱) برای تحکیم صدق این مدعا که وجود فلان خصیصه، معلول فلان پیامد سودمند است بیان ما از مکانیسم‌های مولد و استمراربخش به آن خصیصه باید به نحوی باشد که نشان دهد نیازهای کل سیستم در ظهور و رشد آن نهاد، دخیل بوده است. و لذا تبیین‌گر بودن هر نوع رابطه کارکردی، منوط به این است که از مکانیسم‌های مولد و حافظ آن رابطه، تصویری به دست دهد. تبیین کارکردی برای این که تبیین باشد، باید با تحلیل خرد که مکانیسم پدید آمدن اشکال مورد تبیین را به دست می‌دهد، همراه شود؛ یعنی باید به مبانی خرد تبیین‌های اجتماعی در سطح کلان توجه کند.



## منابع

- آرون، ریمون (۱۳۷۰)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲.
- اسکیدمور، ویلیام (۱۳۷۳)، *تفکر نظری در جامعه‌شناسی*، ترجمه علیمحمد حاضری و دیگران، تهران، نشر سفیر.
- آکاشا، سمیر (۱۳۸۷)، *فلسفه علم*، ترجمه هومن پناهنده، تهران، فرهنگ معاصر.
- باتامور، تی. بی. (۱۳۵۵)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه سیدحسن منصور و سیدحسن حسینی کلجاهی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۴)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران، آگه.
- بودون، ریمون (۱۳۶۴)، *منطق اجتماعی: روش تحلیل مسائل اجتماعی*، ترجمه نیک‌گهر، تهران، جاویدان.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، انتشارات کیهان.
- پایا، علی (۱۳۸۲)، *ابهام‌زدایی از "منطق موقعیت"*، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۱، مهر ۱۳۸۲.
- پایا، علی (۱۳۸۵)، *ابهام‌زدایی از "منطق موقعیت" (بخش دوم)*، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۸۵.
- پوپر، کارل (۱۳۵۸)، *فقر تاریخی‌گری*، ترجمه احمد آرام، انتشارات خوارزمی.
- تریگ، راجر (۱۳۸۴)، *فهم علم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، نشر نی.
- چالمرز، آلن (۱۳۸۷)، *چیستی علم، درآمدهای بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران، سمت.
- دلانتی، گارد (۱۳۸۴)، *علم اجتماعی: فراسوی تعبیرگرایی و واقع‌گرایی*، ترجمه محمدعزیز بختیاری، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- دورکیم، امیل (۱۳۷۳)، *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علیمحمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران.
- راین، آلن (۱۳۷۲)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط.

- رزنبرگ، الکس (۱۳۸۴)، *فلسفه علم*، ترجمه مهدی دشت‌بزرگی و فاضل اسدی امجد، قم، کتاب‌طه.
- روشه، گی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، انتشارات تبیان.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۴)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳)، *علم‌شناسی فلسفی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فی، برایان (۱۳۸۱)، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- کرایب، ایان (۱۳۷۸)، *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران، انتشارات آگه.
- کلمن، جیمز (۱۳۷۷)، *بنیادهای نظریه اجتماعی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۳)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- لارسن، کالوین (۱۳۷۷)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی*، ترجمه توسلی و فاضل، تهران، سمت.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط.
- محمدرضایی، محمد (۱۳۷۹)، "نگاهی به هرمنوتیک"، *فصلنامه قیاسات*، سال پنجم، شماره ۱۷.
- مندراس، هانری و گروویچ، جورج (۱۳۶۹)، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، امیر کبیر.
- نوذری، حسینعلی، "هابرماس و هرمنوتیک"، *کتاب نقد*، شماره ۵ و ۶، زمستان ۱۳۷۶ و بهار ۱۳۷۷.

Andersen, Robert (2000), Anthony heath; *Social class and voting: A multi-level analysis of individual and constituency differences*; CREST (center for Research in to elections and social trends), working paper, Number

83.

Anderson, Christopher j. (2006), "*The Interaction of structures and Voter behavior*"; In: Russell J. Dalton and Havs, Dieter Klingemann (eds.), *Oxford Handbook of Political; Behavior*. New York: Oxford University Press.

Bunge, Mario (1997), "*Mechanism and explanation*", *Philosophy of the social sciences*, vol.27.

Calhon, Craig (1998), "*Explaining in historical sociology: Narrative, general theory and historically specific theory*"; *The American Journal of sociology*, Vol. 104.

Landman, Todd (2000), *Issues and Methods in Comparative Politics: An Introduction*, Rutledge, London and New York.

Lieberson, Stanley (1985); *Making it count: The improvement of social research and theory*, Berkeley: University of California press.

Manicas, Petter T. (1998), "*Explaining the past and predicting the future*"; *The American behavioral scientist*

Morgenbesser, Sidney (1972), *scientific explanation*, *International Encyclopedia of social sciences*, New York, McMillan and free press, Vol. 13-14.

Pettit, Philip (1996), "*Functional explanation and virtual selection*", *The British Journal for the Philosophy of science*, Vol. 47.

Przeworski, Adam, Henry Teune (1970), *The logic of comparative social inquiry*, New York, John Wiley sons, Inc.

Ragin, Charles c. (1987), *the comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies*; university of California press, California.

Rosenberg, Alexander (1988), *Philosophy of social sciences*, Oxford, Olarendon press.